



دانشگاه تربیت معلم سبزوار

دانشگاه تربیت معلم سبزوار

دانشکده الهیات و معارف اسلامی

پایان نامه جهت دریافت کارشناسی ارشد مترجمی عربی

ترجمه و تعلیق کتاب « پژوهش تطبیقی اسطوره‌های عرب‌ها،

ایرانیان و ترک‌ها، اثر حسین مجیب‌المصری»

« دراسة مقارنة للأسطورة بين العرب و الفرس و الترك لحسين

مجیب‌المصری»

استاد راهنما:

دکتر حسین میزرایبی نیا

استاد مشاور:

دکتر حجت الله فسنگری

مترجم:

عبدالکریم شجاعی

زمستان ۱۳۹۰ش

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



جامعة بابل
جامعة بابل

جامعة إعداد المعلمين بسبزووار

كلية إلهيات و العلوم الإسلامية

رسالة مقدمة للنيل بشهادة الماجستير فى فرع الترجمة

الترجمة و التعليق للكتاب « دراسة مقارنة للأسطورة بين العرب
و الفرس و الترك لحسين مجيب المصرى »

الأستاذ المشرف:

الدكتور حسين ميزرايى نيا

الأستاذ المساعد:

الدكتور حجت الله فسقرى

المرجم:

عبدالكريم شجاعى

شتاء ١٤٣٣ق

دریادم روان است که هر کس، آفریدگان را سپاس نکند، سپاس آفریدگار را
به جای نیاورده است. از همه آنان که در دانش آموختگی یاور من بودند؛ از آن
آموزگاری که آمین خامه به دست گرفتن و نوشتن را به من آموخت تا این
بزرگوارانی که ره پایان پذیرفتن این نامه دشوار گزار را بر من، هموار کردند،
سپاسگزارم.

مادرم! با آن همه مهربانی هایت،

پدرم! با آن همه پایداری هایت،

خواهرم! با آن همه دلسوزی هایت،

و ای برادران!

می خواهم این کمینۀ ارمغان مرا که دستاورد بیشینۀ کوشش من است، پذیرا باشید.



دانشگاه تربیت مدرس

فرم چکیده‌ی پایان‌نامه‌ی دوره‌ی تحصیلات تکمیلی

دفتر مدیریت تحصیلات تکمیلی

| | | |
|---|------------------------------|-----------------------|
| نام خانوادگی دانشجو: شجاعی | نام: عبدالکریم | ش دانشجویی: ۸۱۳۴۶۲۰۳۲ |
| استاد راهنما: حسین میرزایی نیا | استاد مشاور: حجت الله فسقوری | |
| دانشکده: الهیات و معارف اسلامی | رشته: مترجمی زبان عربی | گرایش: |
| مقطع: کارشناسی ارشد | تاریخ دفاع: | تعداد صفحات: ۲۰۵ |
| عنوان پایان‌نامه: ترجمه و تعلیق کتاب « پژوهش تطبیقی اسطوره‌های عرب؛ ایرانیان و ترک‌ها، اثر حسین مجیب‌المصری » | | |
| کلیدواژه‌ها: ادبیات تطبیقی، اسطوره، الأسطورة بین العرب و الفرس و الترك، ترجمه، حسین مجیب‌المصری | | |

چکیده

همواره اسطوره در باور گذشتگان، حقیقتی بی‌چون و چرا بوده است؛ حقیقتی که پدیده‌های نخستین و چگونگی پیدایش آن‌ها را به‌گونه‌ای باورنکردنی بازمی‌گوید. گذر زمان و پیشرفت دانش، پرده از پیدایش نخستین‌ها برداشته است، از این‌رو امروزه، اسطوره را تعبیر به‌دروغ می‌نمایند. اسطوره در آثار نویسندگان و شعراء ملت‌های مختلف به‌گونه‌ای تقریباً همسان انعکاس یافته است. نویسنده و شاعر پژوهشگر معاصر عرب، حسین مجیب‌المصری در سال‌های پایانی زندگانی خویش کتاب *الأسطورة بین العرب و الفرس و الترك* را به‌نگارش درآورد و اساطیر دینی، قهرمانی و تاریخی این اقوام را بررسی نموده و تأثیر اسطوره در شعر معاصر آنها را شناسایی کرد. این پایان‌نامه ترجمه‌ی اثر یاد شده می‌باشد و گاه مترجم متناسب با مقال یادداشت‌هایی نیز بر ترجمه افزوده است.

امضای استاد راهنما

نمایه

| عنوان | صفحه |
|------------------------------------|------|
| سخن مترجم | ۱ |
| دیباچه | ۳ |
| بخش اول: اسطوره‌های عربی | ۲۷ |
| فصل اول: اسطوره دینی | ۲۸ |
| فصل دوم: اسطوره موجودات شگفت | ۳۹ |
| فصل سوم: اسطوره در شعر و نثر ادبی | ۵۷ |
| فصل چهارم: اسطوره قهرمانی | ۷۵ |
| بخش دوم: اسطوره‌های ایرانی | ۸۵ |
| فصل اول: اسطوره دینی | ۸۶ |
| فصل دوم: اسطوره تاریخی | ۱۰۰ |
| فصل سوم: اسطوره در شعر فارسی معاصر | ۱۲۲ |
| بخش سوم: اسطوره‌های ترکی | ۱۴۹ |
| فصل اول: اسطوره دینی | ۱۵۰ |
| فصل دوم: اسطوره قهرمانی | ۱۶۵ |
| فصل سوم: اسطوره در شعر ترکی معاصر | ۱۸۳ |
| کتاب‌نما | ۱۹۶ |

سخن مترجم

اسطوره در زبان فارسی، وام‌واژه‌ای برگرفته از «الأسطورة» و «الأسطورة» عربی است و در زبان عربی، روایت و حدیثی است که اصلی ندارد. این واژه عربی خود، وام‌واژه‌ای است از اصل *historia* به معنای استفسار، تحقیق، اطلاع، شرح و تاریخ. جایگاه اسطوره در میان ملل، بر اهل مطالعه به خوبی روشن است. تا کنون، آثار زیادی پیرامون اسطوره به زبان فارسی و عربی نگاشته و ترجمه شده است. با این همه، هنوز پژوهشگران به تعریف درستی از اسطوره دست نیافته‌اند.

کتاب *الأسطورة بین العرب و الفرس و التترک*، کاری نو را به شیوه تطبیقی ارائه می‌نماید، چرا که گام را فراتر از آثار مشابه می‌نهد و دامنه تطبیق را به میان سه قوم می‌کشاند. افزون بر این، کتاب حاضر از نظر وسعت و گونه‌گونی منابع و مآخذ سرآمد است.

نویسنده این اثر، حسین مجیب المصری در سال ۱۹۱۶م، در منزل پدربزرگ مادری خویش، محمدثاقب پاشا، وزیر آبیاری، دیده به جهان گشود. وی، شیفته دانش و دلبسته ادبیات بود. فراگیری فرهنگ غرب از استادان اروپایی، سبب شد تا در همان کودکی، انگلیسی و فرانسه را بیاموزد. استعداد ذاتی و ذوق ادبی‌ای که از همان خردسالی از خود بروز داد نیز، در این راه یاریگر وی بود. مصری، همواره سرآمد همکلاسی‌های خویش بود و تحصیلات دانشگاهی را نیز با برتری چشمگیری به پایان

رساند. شگفت آن که وی به ده زبان، تسلط کامل داشت که از آن جمله می‌توان به عربی، فارسی، اردو، انگلیسی، فرانسه، آلمانی، ایتالیایی، روسی و لاتین اشاره کرد^۱

وی در سال ۱۹۴۸ کتابی با عنوان *فارسیات و ترکیات نگاشت و پس از دو سال، دومین کتاب خویش را به نام من أدب الفرس و الترتک منتشر کرد که از نخستین پژوهش‌های تطبیقی وی در ادبیات فارسی و ترکی به شمار می‌آید. او را باید نخستین فردی دانست که به مطالعات میان‌زبانی عربی-ترکی روی آورده است. شمار تألیفات وی متجاوز از هفتاد کتاب بوده که از آن میان، می‌توان به *رمضان فی الشعر العربی و الفارسی و الترتکی* اشاره کرد. مجیب، پیرامون سرگذشت صحابه در سه زبان مذکور نیز نگاشته‌هایی دارد که *سلمان الفارسی بین العرب و الفرس و الترتک، ابویوب الأنصاری عند العرب و الترتک، جُحا عند العرب و الفرس و الترتک* درخور ذکر است. از دیوان‌های شعری وی نیز می‌توان به *شمعة و فراشة، همسة و نسمة، صبح، موجة و صخرة* اشاره کرد.^۲ چراغ زندگانی وی، در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم خاموش شد*

نویسنده *الأسطورة بین العرب و الفرس و الترتک*، پس از نگارش مقدمه‌ای نسبتاً طولانی، پیرامون سه قوم عرب، فارس و ترک، در سه بخش به ارزیابی جایگاه اسطوره‌های دینی، قهرمانی و تاریخی آنان می‌پردازد و رد پای اسطوره را در شعر این اقوام دنبال می‌نماید. افسوس که در بهره‌گیری از منابع غیر عربی و درج نمونه اشعار آنها لغزیده و نتوانسته ضبط درستی از سروده‌های غیر عربی ارائه نماید. در چنین مواردی مترجم، تا حد ممکن به ویرایش آنها پرداخته است. نویسنده، سروده‌های خود را در لابه‌لای سطور این کتاب گنجانده است؛ سروده‌هایی که گاه، پیامشان مبهم، قافیه‌شان نادرست و آهنگشان مغشوش است. ناگفته نماند که مترجم، متناسب با بحث و درخور مقال، با بهره‌گیری از کتاب‌های مربوطه، گاه تعلیقاتی نیز نگاشته و نشان [م] را بر صدر آنها درج نموده است.

^۱. <http://www.Almasry-alyoum.com>

^۲. http://www.asmaria.net/al_moltaqa/

دیباچه

حقیقت مسلم آن است که، شناخت و درک عمیق معانی و مفاهیم اسطوره به دلایل بی‌شماری، نیازمند نگاهی تأمل‌آمیز است. به عنوان اولین نکته در این خصوص باید گفت که، قرآن در نه‌آیه که شمار آن قابل توجه است، از اسطوره سخن به میان آورده است. عدم ارائه تعریف و مرزبندی دقیقی از واژه اسطوره و نیز اشارات گذرا به افسانه‌های پیشینیان از سوی مفسران، کنجکاوی ما را به شناخت بیشتر از اسطوره تقویت می‌کند. تأمل در نظریات این مفسران روشن می‌سازد که، آراء آنان تا حد زیادی شبیه هم بوده، تا آن‌جا که گمان می‌رود، تأمل در یک اندیشه واحد، نیاز به جستار در دیگری را مرتفع سازد و این همان چیزی است که، انگیزه را برای دستیابی به دانستنی‌های جدید به تکاپو وا می‌دارد.

قرآن کریم در مقام روشنگری از افسانه‌های پیشینیان سخن گفته و بیان می‌کند که عرب در جاهلیت خود، کلامی را به افسانه‌های پیشینیان مانند کردند، که نظیری برای آن در روزگار نادانی و گمراهی بی‌چون و چرای خود سراغ نداشتند.

به فراخور بحث به ذکر پاره‌ای از نظریات مفسران برای نمونه در باب اسطوره خواهیم پرداخت. قرطبی، داستان نضر بن حارث را که در سیره ابن هشام آمده است، این‌گونه بیان می‌کند. جان‌مایه این داستان، آن است که مردی به نام نضر بن حارث از یاغیان و سرکشان قریش به سبب

کینه‌ای که از پیامبر(ص) به دل داشت، در صدد آزار و اذیت ایشان برآمد. رفت‌وآمدهای نضر به حیره که اخبار و داستان‌های پادشاهان ایرانی در آن نقل مجالس بود، سبب شد، دانستی‌های فراوانی از این داستان‌ها و افسانه‌ها بیاموزد و آموزه‌های بسیاری از آن بر محفوظات خود بیفزاید. وی با مهارت و آب‌وتاب تمام به روایت این داستان‌ها می‌پرداخت و این امر را ابزاری برای صدمه زدن به پیامبر(ص) قرار می‌داد و هرگاه پیامبر(ص) برای هدایت مردم به سوی خدا و آگاه کردن آنان از عذاب مردمان پیشین در مجلسی حضور می‌یافت، نضر پس از ایشان بر جایگاهش تکیه می‌زد و می‌گفت: ای قوم قریش! کلام من از کلام محمد نیکوتر است، پس بیایید تا با گفتاری نیکوتر از گفتار محمد با شما سخن بگویم. سپس به طور گسترده از پادشاهان گذشته ایران و داستان‌های رستم و اسفندیار سخن می‌گفت و آن‌گاه مدعی می‌شد، به چه دلیل گفتار محمد از گفتار من نیکوتر است.^۱

قرطبی در ادامه می‌گوید: مفرد أساطیر، أسطار است، هم‌چون أبیت و أبیات، آن چنان‌که زجاج بدان معتقد است. اخفش نیز معتقد است که مفرد آن أسطورة است، مانند أحدوثة و أحادیث. ابو عبیده می‌گوید: مفرد أساطیر، أسطارة است. نحاس نیز معتقد است که مفرد آن، أسطور است، مانند عثکول. نیز گفته‌اند: أساطیر، جمع أسطار و أسطار، جمع سطر است. قشیری می‌گوید: مفرد أساطیر، أسطیر است. نیز گفته‌اند: أساطیر، جمعی است که مفرد ندارد؛ به عبارت دیگر، آن چیزی است که پیشینیان در کتاب‌ها نوشته‌اند. جوهری می‌گوید: أساطیر، یاوه‌گویی‌ها و سخنان بیهوده است.^۲

از آراء قرطبی در باب اسطوره چنین بر می‌آید که وی، تنها مفسری است که به ارائه تفسیری مفصل از اسطوره پرداخته و بیان می‌دارد که اسطوره، داستان‌های کهن، همانند افسانه‌های ایرانی پیشین است که نضر بن حارث از اهالی حیره فرا گرفت. وی، ضمن تفسیر لغوی واژه اسطوره به ذکر نظریات گوناگون زبان‌شناسان در باب اسطوره نیز می‌پردازد و در پایان، اسطوره را جز سخنان بی‌اساس و بیهوده نمی‌داند.

^۱. ابن هشام: السیرة النبویة، ص ۳۲۱، ج ۱، (قاهره ۱۹۳۶).

^۲. القرطبی: تفسیر القرطبی، ص ۴۰۵، ج ۶، (قاهره).

طبری معتقد است که اساطیر، جمع أسطارة و أسطورة است، همانند أفکوهة و أضحوهة. نیز جایز است که مفرد آن، أسطار باشد، مانند أبيات و أبایت و أقوال و أقاویل. هم چون کلام پروردگار: (من سطر سطرًا).^۱ طبری به تفسیر لغوی واژه اساطیر بسنده می‌کند. او معتقد است که ریشه اساطیر از «سَطَرَ» به معنای نوشتن است. بر این اساس مراد از اسطوره، داستان‌ها و روایت‌های مکتوب است.

در کتاب **التفسیر المنیر لمعالم التنزیل** آمده است که گروهی از مردم بر این باور بودند که سخنان محمد(ص)، خرافات و نیرنگ‌بازی پیشینیان است؛ به عبارت دیگر، سخنانی از جنس افسانه‌های پیشینیان است. اگر این سخنان از آن دست باشد، دیگر معجزه‌ای فرا بشری نیست.^۲ جایز است که ریشه لغوی واژه اسطوره به بیان معنای آن می‌پردازد و می‌گوید: اسطوره، خرافات و نیرنگ‌بازی پیشینیان است و بر این اساس معجزه نیست. وی تأکید می‌کند که اسطوره، داستان‌های مکتوب پیشینیان است. طبری به ریشه‌یابی واژه اسطوره و تکرار نظریات مفسران در باب اسطوره می‌پردازد. وی با نقل نظر زجاج که معتقد است، سطر در لغت به معنای نگارش یک ردیف از کلمات است، بیان می‌دارد که اسطوره، مشتق از سطر، گفتاری مکتوب و مدوّن است.^۳

رازی نیز بر این باور است که اسطوره، همان نوشته‌های پیشینیان است. وی به نقل از ابن عباس(رض) می‌گوید: اسطوره، همان روایات مکتوب پیشینیان است. تفسیر اساطیر به سخنان بیهوده، تفسیری نادرست است. اما چنانچه داستان‌های پیشینیان هم چون داستان رستم و اسفندیار از بهره، تهی باشد، به ناچار باید از افسانه‌های پیشینیان به سخنان پوچ و بیهوده تفسیر کرد.^۴ رازی با اشاره به ماجرای نصر بن حارث، که داستان‌های ایرانیان را برای قریش بازگو می‌کرد، بیان می‌دارد که این داستان‌ها، اساطیر، سخنان پوچ و بیهوده‌اند، چرا که از علم، بهره‌ای ندارند. وی در گفتار خویش، به عقل حکم می‌کند. نسفی می‌گوید: آنان، کلام خدا را دروغی می‌خوانند. وی معتقد است که مفرد

^۱ . الطبری: تفسیر الطبری، ص ۳۰۸، ج ۱۱، قاهره.

^۲ . محمد النووی الجاوی: التفسیر المنیر، ص ۲۲۵، ج ۱، (قاهره ۱۹۵۵ م ۱۳۷۴هـ).

^۳ . الطبری: مجمع البیان، ص ۲۸۵، ج ۳، (قاهره ۱۳۵۴هـ).

^۴ . الرازی: مفاتیح الغیب، ص ۳۸، ج ۴، (قاهره).

اساطیر، اسطوره است.^۱ نسفی به جای پرداختن به ریشه‌یابی واژه اسطوره، به بیان معنای آن می‌پردازد و اساطیر را سخنانی دروغی می‌خواند. در ذیل، برخی از آراء فرهنگ لغت‌نویسان در باب اسطوره به صورت گذرا خواهد آمد.

ابن‌منظور، نویسنده کتاب **لسان العرب** با ذکر واژه سطر، مجال را برای ذکر افسانه‌های پیشینیان هموار می‌کند و آن را سخنانی بیهوده می‌خواند. وی معتقد است اساطیر، سخنانی بی‌پایه و اساس می‌باشند. او، سپس به بیان ریشه کلمه از دیدگاه ریشه‌شناختی می‌پردازد. ابن‌منظور، ضمن ریشه‌کاوی واژه اسطوره به بیان معنای آن نیز می‌پردازد، با این همه وی، مکتوب‌بودن را شرط اسطوره قلمداد شدن نمی‌داند.

راغب اصفهانی نویسنده کتاب **المفردات فی غریب القرآن** معتقد است که اسطوره، عبارتست از هر نوشته‌ای که آمیخته با دروغ باشد.^۲ نویسنده این فرهنگ قرآنی معتقد است که، اسطوره باید مکتوب باشد. می‌توان گفت که پیشینیان، نظر قاطعی در مورد ریشه واژه اسطوره، ابراز نکرده، حال آن‌که بسیاری از آنان، مکتوب‌بودن اسطوره در کتاب‌های پیشینیان را شرط اسطوره بودن می‌دانند. برخی دیگر نیز برای تبیین واژه اسطوره، داستان‌های ایرانی که نصر بن حارث در زمان سکونت خود در «حیره» فرا گرفته بود را مثال می‌آورند.

روشن است که حیره از توابع حکومت ساسانیان بوده و افسانه‌های ایرانی کهن و سرگذشت پادشاهان و پهلوانان، میراثی میهنی بوده که ایرانیان، نسل‌به‌نسل و سینه‌به‌سینه از نیاکان خود به ارث می‌بردند و همین امر، تا حدی ضرورت مکتوب‌بودن اساطیر را از میان می‌برد؛ به عبارت دیگر، روایت این داستان‌ها از زبان افرادی که خود، صفحات این کتاب‌ها را زیور و نکرده و نیز فراگیری آن از سوی توده مردم، تنها بیانگر شفاهی بودن آن است و نه چیز دیگر. از سوی دیگر کسانی که به بررسی این داستان‌ها پرداخته و حکم به مکتوب‌بودن آن در کتاب‌های پیشینیان داده‌اند، از شناساندن این کتاب‌ها و نسبت دادن آن به صاحبانش، سخنی به میان نیاورده‌اند.

۱. النسفی: تفسیر النص، ص ۷، ج ۱، (قاہرة ۱۳۴۴).

۲. الراغب الأصفهانی: المفردات فی غریب القرآن، ص ۲۳۱، قاہرة ۱۳۲۴هـ.

پرسی که درباره این کتاب‌ها و اقوام پیش می‌آید، این است که بعید به نظر می‌رسد، عرب از جمله این اقوام باشد، چرا که توده عرب، در روزگار جاهلیت از کتاب و متون مدون بی‌بهره بودند. بر این اساس می‌توان اساطیر، که همان سخنان دروغی و خرافات هستند، را نیز بدان افزود، زیرا مکتوب بودن همه این اساطیر، شرط نبوده و نیز امکان نسبت دادن این اساطیر به صاحبانش به طور دقیق وجود ندارد. مطالب یاد شده، منتهای تلاش ما در جهت شرح و توضیح اساطیر با بهره‌گیری از کتاب‌های فقهی و لغوی است. آنچه با واقعیت، همخوانی بیشتری دارد، این است که نادانی و بی‌دینی پیشینیان، دلیل اصلی ساختگی بودن داستان‌های آنان در نظر پسینیان بوده است. این اندیشه و نگرش اشتباه به طور کلی و بدون هیچ تبعیضی بر ذهن آنان حاکم بود.

از آن‌جا که آدمی در سرشت خود تمایل دارد تا در مورد گذشتگان خود، بینش بیشتری داشته باشد، جای شگفتی نیست که اخبار آنان را جویا شود. حال آن‌که ناپاوران و کافران عرب به سبب بی‌دینی و بی‌بهرگی پیشینیان از علم، گفتار آنان را پوچ و بی‌بهره می‌دانستند. از این رو، زنگار نادانی بر لطافت دین می‌نشست و عقل‌ها و جان‌ها را از پذیرش آن باز می‌داشت. دلیل دیگری که از قطعیت و لزوم مکتوب بودن اسطوره می‌کاهد، تعریفی است که فرهنگ‌واژه‌ای ترکی از اسطوره بیان کرده است و آن این‌که اسطوره، عبارتست از داستان‌های شگفت و فراگیری که مردم بازگو می‌کنند.^۱ این تعریف به روشنی، گویای این نکته است که اسطوره، گذشته از انتقال سینه‌به‌سینه آن از پیشینیان به پسینیان و روایت شفاهی، ساخته خیالات توده مردم نیز هست، زیرا بی‌شک هر آنچه به نوشتار درآید، درست مانند آن است که به گفتار درآمده باشد.

نسبت دادن اسطوره به خیالات عوام، بیانگر رواج آن بر سر زبان‌ها بوده، زیرا ادبیات عامیانه ذاتاً شفاهی است. بدین خاطر با احتیاط بسیار در پی ارائه تعریف آن از سوی زبان‌شناسان عرب بوده ایم، زیرا می‌دانیم آنان با کوشش فراوان به تفسیر و توضیح ابهامات می‌پرداختند و گاه، به ذکر پاره‌ای دلایل روی می‌آوردند و این بر هیچ پژوهشگری، عیب نیست.

^۱ . Devellioglu-Nevalkilickini:EN Yeni Buyuk Turkce Sozluk/ S. ۳۱۲ Istanbul.

به ذکر چند نمونه از آراء زبان‌شناسان در این خصوص می‌پردازیم. ابوالعلاء معری معتقد است که واژه «جُلنار»، واژه‌ای عامی است، چرا که در کلام پیشینیان یافت نمی‌شود. وی می‌گوید: مفهوم این واژه، باید «جُلّ نار»، پاره آتشی بزرگتر از شعله باشد. سپس با شیوع آن در کلام عامه، عرب آن را در ردیف اسم‌های عربی درآوردند.^۱ این برداشت وی قابل تأمل است، چرا که جُلنار، معرب از فارسی است و اصل آن «کَل و نار» است. «کَل» به معنای شکوفه و «نار» به معنای انار است. بنابراین معنای جُلنار، «گلنار» است.

نویسنده کتاب **المصباح المنیر** معتقد است که واژه «وَرْد»، عربی نیست. این برداشت وی درست است، چرا که واژه قدیمی **worden** بیانگر فارسی بودن آن است. این واژه، از خانواده زبانی مشهور به هندواروپایی بوده و معادل آن در ارمنی **vart** استال آن که عرب، قواعد زبان عربی را بر روی آن پیاده کرده و آن را بر وزن «وَرْد»، جمع بسته و از آن فعل ساخته‌اند.

واژه نامه‌های عربی، واژه «وزیر» را عربی و برگرفته از «وزر» به معنای «بار» می‌دانند. بر این اساس وزیر، کسی است که بار مسؤولیت حکومت را از دوش حاکم بر می‌دارد. یکی از دانشمندان اروپایی در کتاب خود با عنوان **دراسات فارسیة** بیان می‌دارد که این واژه، فارسی پهلوی از ریشه **vechira** به معنای قطعیت در انجام امور است.^۲ بنابراین وزیر، کسی است که با حکم وی، امور حکومت ضمانت اجرایی می‌یابد. پس وزیر، معرب **vechir** در فارسی است. نمونه‌های بالا، گواه بر احتمال درستی نظریات زبان‌شناسان عرب می‌باشد.

یکی از دانشمندان اروپایی معتقد است که واژه اسطوره، برگرفته از واژه یونانی **historia**^۳ به معنای داستان است. ما نیز با احتیاط بسیار به بیان این دیدگاه وی پرداخته‌ایم، چرا که از یقینی بودن آن مطمئن نیستیم. یونانی بودن واژه اسطوره، توجه ما را به این نکته جلب می‌کند که واژه‌های بسیاری از فارسی، حبشی و یونانی با زبان عربی درآمیخته و تعریب شده و به صورت جزئی جدایی‌ناپذیر از آن در آمده است. سبب ماندگاری این واژگان در زبان عربی، قرآنی بودن است.

۱. أبو العلاء المعری: *عبث الولید*، ص ۸۴، ۸۳، (دمشق ۱۹۳۶). ج ۲۰، شماره اول، عالم الفکر، (الکویت ۱۹۸۹ م).

۲. Broune: *A Literary History Of Persia*, P. ۲۵۵. Vi Cambridge, ۱۹۲۹.

۳. محمدجعفر یاحقی: *اسطوره در شعر امروز ایران*، یادنامه، شادروان مجتبی مینوی، تهران ۱۳۵۵ ه. ش. ص ۷۸۲.

ابن فارس با استادی تمام در این باره می‌گوید: عرب، واژگان فارسی راه یافته به زبان خود را در گفتار، دگرگون و به عربی درآورد. سپس با نزول قرآن، این واژگان با کلام عرب درآمیختند. بر این اساس، اعتقاد به عربی یا فارسی بودن آن هر دو درست است^۱

پیداست که عرب، در روزگار قبل از اسلام، دارای اساطیر بوده و این اساطیر یا بخشی از آن، آینه‌ای برای شناخت نخستین تاریخ می‌باشد که عرب به وسیله آن به سؤال از ماهیت انسانی و هستی موجودات پیرامونی خود می‌پرداخت. برخی از پژوهشگران بر این باورند که بررسی و مطالعه اسطوره‌های عرب در دوران پیش از اسلام، نیازمند تعمق در همه متون تاریخی و دینی روزگار جاهلیت است، چرا که اسطوره، نمودی از افکار و اندیشه‌های نخستین موجود در ذهن است. روشن است که عرب، بخشی از میراث اسطوره‌ای مشترک را برگزید و این اساطیر، رنگی سازگار با محیط پیرامونی به خود گرفت.^۲ مطابق این دیدگاه، اسطوره تاریخ عرب جاهلی است که اطلاعات فراوانی از اوضاع فکری، دینی و همه مسائل مربوط به آن را در خود نهفته دارد. این اساطیر، نه تنها تا حدی ما را بر فهم درست از اندیشه‌های پیشینیان آگاه می‌کند، بلکه امکان تأمل در اشعار دربردارنده این اساطیر را نیز فراهم می‌سازد.

یکی از پژوهشگران بر این باور است که، فهم اسطوره به عنوان مقدمه‌ای برای بررسی داستان‌های عامیانه ضروری است، زیرا اساطیر، دانشی مخصوص به خود دارند که اساس داستان‌های عامیانه بر آن استوار است.^۳ بر پایه یک تفکر قدیمی، برخی هرگونه ارتباط و پیوند اسطوره با واقعیت را نفی می‌کنند. فیلسوفان یونان نیز، به نقد هومر پرداخته و افسانه‌های منقول وی را مشتی اوهام و خیالات می‌دانند.

^۱ . ابن فارس: الصحابی: ص ۲۹، ۳۰، (قاهره ۱۹۱۰).

^۲ . قاسم عبده قاسم، تطور مناهج البحث فی المناهج التاريخية، عالم الفكر، ص ۱۷۷، ج ۲۰، (الکویت ۱۹۸۹).

^۳ . عبدالحمید یونس: الحکایة الشعبية، ص ۱۶، (قاهره ۱۹۸۵).

حقیقت آن است که داستان‌های عامیانه، ریشه در اسطوره دارند. پس بی‌تردید، گوشه‌های گوناگون زندگی ملت‌ها در آن به تصویر در می‌آید. اعتقاد به عدم پیوند اسطوره با واقعیت، گویای این نکته است که آن‌چه در پندار پیشینیان، حقایقی بی‌چون و چرا بوده است، ممکن است در نگاه پسینیان، خیالاتی پوچ و واهی باشد. دلیل این امر، همان دگرگونی و تحول حاکم بر همه امور زندگی است. چه بسا تشبیه مردم به خدایان از سوی هومر، دلیل اصلی انتقاداتی است که برخی معاصرانش به وی داشته‌اند، اما باید گفت که این قضیه، تنها به خود آنان ربط دارد و نباید سبب دگرگونی سیر کلی نگرش ما در خصوص اهمیت اساطیر شود. انتقادات وارده به هومر، یادآور تصور عرب در مورد اسطوره‌های پیشینیان است؛ اسطوره‌هایی که عرب، به دلایل مختلف دینی یا به جهت ارتباط آن با برخی از امور معلوم یا مجهول زندگی خود، از پذیرش آن سر باز می‌زد و پذیرش آن را برای خود ناپسند می‌شمرد. حال به فراخور بحث به جایگاه اسطوره در نزد ایرانیان می‌پردازیم. اولین نکته قابل توجه در خصوص اسطوره در واژه‌نامه‌های فارسی، تعریف آن به داستان‌ها و افسانه‌های پیشینیان است.^۱ در این تعریف، سخنی از دروغ و خرافه و روایت شفاهی اسطوره به میان نیامده است. بنابراین می‌توان گفت که تفاوت روشنی در معنای اسطوره در میان عرب و فارس و ترک به چشم می‌خورد.

دیدگاهی، معتقد است که اساطیر، روایات و چیزهای شبیه به آن، که از گذشتگان به ارث برده‌ایم، به احتمال فراوان، واقعی و یا دریافتی منطقی از واقعیت است.^۲ این امر، بیانگر برداشت دیگری از مفهوم اسطوره در نزد این پژوهشگر ایرانی است و آن این‌که، آن‌چه امروزه خرافه قلمداد می‌شود، در نظر پیشینیان، حقایقی بی‌چون و چرا بوده است و نگرش آنان در گذشته با نگرش ما در حال حاضر، صرف نظر از داوری درباره باورهای آنان، متفاوت بوده است. وی می‌افزاید، فکر و اندیشه آدمی، همواره در حال تغییر و دگرگونی است. از این‌رو بی‌اعتنایی به این اساطیر، ضربه بزرگی بر میراث قدیم به شمار می‌آید. او، هم چنین کنار گذاشتن میراث گذشتگان را به جهت ناهمخوانی با اندیشه‌های امروز ناپسند می‌داند.

^۱ ابن‌خلف تبریزی: برهان قاطع، ص ۱۰۴، تهران ۱۳۳۶ ه. ش.

^۲ محمد تقی سیاه‌پوش: درباره اساطیر و روایات، ص ۹۳، تهران.

این برداشت وی درست است، زیرا میراث گذشتگان، ضمن بیان ماهیت اساطیر و ویژگی‌های آن، عرصه را برای تأمل و تعمق در آن نیز هموار می‌کند. اما از جهتی نیازمند نقد و بررسی نیز هست، چرا که پذیرش بی‌چون و چرای آن به نفعی منشأ خرافی اسطوره می‌انجامد. حال آن‌که امروزه، باور ما بر خرافی بودن اساطیر است. با این همه این امر، نه تنها ما را از تأمل و پژوهش در اساطیر باز نمی‌دارد بلکه، انگیزه ما را برای توجه به آن بیشتر می‌کند. هم چنان‌که به طور ضمنی، اشاره به این نکته نیز، دارد که این اساطیر یا خرافات، در عین اختلاف در میزان صحت و سقم، دربردارنده اسراری از یک حقیقت محض نیز هست. گواه راستین بودن این مدعا، ناتوانی صاحب‌نظران در ارائه مرزبندی دقیقی بین اسطوره و خرافه است.

ارسطو نیز در کتاب **الشعر**، بین اسطوره و خرافه فرق نمی‌گذارد. وی معتقد است که خرافه و اسطوره، تفاوتی با هم ندارند. ارسطو، شاعر را خالق خرافه و اسطوره می‌داند. از آن‌جا که این داستان‌های خرافی، گویای اطلاعات بی‌شماری از رویدادهای زندگی انسان در روزگاران کهن بوده است، مردم همواره در طول تاریخ با اشتیاق تمام به نقل آن می‌پرداختند. همین امر سبب می‌شد که این داستان‌ها، میراثی ارزشمند به شمار آیند.^۱ معنای این حرف، نه همراهی با دیدگاه ارسطو در خصوص خرافه بودن شعر، بلکه ذکر این نکته است که اساطیر، بیان رویدادهای خاصی است که در گذشته اتفاق افتاده است. اگرچه پذیرش این امر نیز، باید با قدری تأمل صورت پذیرد. بر این اساس می‌توان گفت که بسیاری از این رویدادها، زاییده خیالات و اوهام یا حقایقی است که خیال‌پردازی در آن، موجب کم‌سویی واقعیت شده است. بنابراین هرگز نباید از نمادین بودن این داستان‌ها غافل ماند. از آن‌جا که این داستان‌ها همواره از سوی مردم بازگو می‌شد، اذهان عمومی در گذشته به راحتی، پذیرای آن بود. حال آن‌که با اندیشه امروز ما تناسبی ندارد.

حال که به موضوع اساطیر، پرداخته و درصدد فهم آن برآمده‌ایم، برآنیم تا با نگاهی کنجکاوانه و نیز با مراعات همه جوانب به کنه آن پی برده و پرده از حقایق آن برداریم. امروزه ایرانیان نه تنها، به نقل شعرگونه این اساطیر می‌پردازند بلکه، آن را سرآغازی برای تاریخ ایران نیز می‌دانند.

^۱. احمد کمال زکی: الأساطیر، دراسة حضاریة مقارنة، ص ۶۳، (قاہرہ ۱۹۸۱م).

روشن است که ایرانیان نیز، مانند سایر اقوام و ملت‌ها، این اساطیر را میراثی ارزشمند می‌دانستند. بیراه نگفته‌ایم، اگر بگوییم که ایرانیان در مقایسه با سایرین به این اساطیر دلبستگی بیشتری داشتند. می‌توان گفت که ایرانیان به نقل اساطیر، بیشتر از دیگر انواع ادبی گرایش دارند. اگر **شاهنامه** را کتابی بدانیم که بسیاری از اساطیری ایران را در خود گنجانده، درمی‌یابیم که این کتاب، تاریخی مستند برای جنگ‌های ایران و ترک و کینه‌ای است که آن دو در روزگاران گذشته از هم داشتند. این کتاب شصت‌هزاربیتی همچنین، دربردارنده داستان‌ها و حکایاتی است که به آواز خوانده می‌شد. این امر نشان می‌دهد که **شاهنامه**، افزون بر داشتن واقعیت‌های تاریخی در قالب اسطوره، حاوی داستان‌های عامیانه نیز بوده است.

شناخت دقیق تاریخ ایران، بدون مراجعه و سفر به گذشته تاریخ اسطوره‌ای این مرزوبوم امکان‌پذیر نیست. کوتاه سخن آن که فردوسی در **شاهنامه**، اساس تاریخ ایران را از منابع گوناگون آن گردآوری کرده است.^۱ ذکر این مطالب از **شاهنامه** تنها به جهت ترسیم فضای اسطوره‌های ایرانی است.

چنان‌که مشاهده کردیم این اساطیر، حکایات و داستان‌هایی مربوط به گذشته‌های دور بوده که مردم در مجالس بازگو می‌کردند. براین اساس و با وجود مستندات تاریخی بی‌شمار، باید حکم به اسطوره‌ای بودن آن‌ها داد. گرچه گذشت زمان، موجب شد تا عامل اسطوره در تاریخ ایران رنگ ببازد، اما آمیختگی و پیوند این اساطیر با واقعیت‌های تاریخی، سبب نفوذ آن به **شاهنامه** شد که به درستی از زیباترین منظومه‌های ادب فارسی است که در کمال سخنوری سروده شده است.

نکته قابل توجه این است که، به کارگیری تشبیه و تمثیل از ویژگی‌های ذاتی زبان فارسی است و تنها به شاعران و ادیبان محدود نمی‌شود. بر خلاف زبان‌های دیگر، در زبان فارسی برای بیان

^۱ . Masse: Firdusi Et Iepopee Nationale, Pp. ۱-۵ (Paris, ۱۹۳۵)

اسم‌ها و صفات، از تعابیر و واژگان ترکیبی استفاده می‌شود. نمونه‌های بی‌شماری در این مورد وجود دارد که به ذکر برخی از آن‌ها اکتفا می‌کنیم، چرا که مشت نمونه خروار است.

در زبان فارسی برای شخص پشیمان، تعبیر ناخن به دندان وجود دارد. در عربی به ناخن، «ظفر» و به دندان، «سِن» می‌گویند. معنای واژه‌به‌واژه این صفت ترکیبی، کسی است که ناخن یا انگشتش را به نشانه پشیمانی در دهانش فرو برده است. همچنین برای اسب رهوار، تعبیر «بادپا» وجود دارد. در عربی به باد، «ریح» و به پا، «قدم» می‌گویند. بر این اساس، بادپا، اسبی است که پاهایی هم‌چون باد، سریع دارد. نمونه دیگر واژه ترکیبی «شترمرغ» است. در عربی به شتر، «جمل» و به مرغ، «طائر» می‌گویند. بر این اساس، نعامه عربی همان، «شترپرنده» است. همچنین برای زرافه، تعبیر «شترگاوپلنگ» وجود دارد که ترکیبی از سه واژه «جمل و بقر و نمر» است.

این اصطلاحات و تعابیر، ساخته ذهن شاعران و ادیبان نیست بلکه، الفاظ رایج در زبان فارسی است که از تمایل ذاتی ایرانیان در بیان مفاهیم با استفاده از تشبیه و خیال به جای بیان رمزی و تشبیه محض سرچشمه می‌گیرد. این امر به‌روشنی، گویای گرایش ذاتی ایرانیان به خیال‌پردازی است. بنابراین، جای تعجب نیست که ایرانیان، بیش از سایر اقوام به نقل این اساطیر دلبستگی داشته باشند، چرا که اسطوره را میدانی فراخ برای ارضاء حس خیال‌پردازی خود، حتی در آنچه بی‌نیاز از تخیل است، می‌دانند. ویژگی‌های یاد شده، در مورد زبان فارسی با نوعی تفاوت، در زبان عربی نیز مطرح است. ابن زیدون شاعر نازک‌خیال اندلسی، لحظه وداع را این‌گونه به تصویر می‌کشد.

ودع الصبرَ محبٌ ودعک ذائعٌ من سره ما استودعک

دل‌باخته، به هنگام خداحافظی از تو، شکیبایی را نیز بدرود گفت و رازی را که نزد تو به امانت گذاشته بود، را بر همگان فاش کرد.

یقرعُ السنَّ علی أن لم یکن زاد فی تلک الخطی إذ شیعک

وی، از این که تو را چند قدمی بیش‌تر همراهی نکرد، دندان ندامت می‌خاید.